

Examining the Impact of Imami (Ja'fari) Jurisprudential Teachings on the Political and Economic Participation of the People in Islamic Society

1. Zeanab Musavisadat*: Assistant Professor, Department of Jurisprudence and the Essentials of Islamic Law, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: musvisadat@pnu.ac.ir (Corresponding Author)
2. Batoul Gorgin: Assistant Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Payame Noor University, Tehran, Iran
3. Fatemeh Azizzadeh: Assistant Professor, Department of Law, Payame Noor University, Tehran, Iran

ABSTRACT

This study was conducted with the aim of examining the impact of the teachings of Imami (Ja'fari) jurisprudence on the political and economic participation of the people in Islamic society. The research adopted an analytical–historical–conceptual approach and, drawing on a systematic review of sources, thematic analysis, and comparative examination, sought to elucidate the normative, institutional, and functional dimensions of this influence. The findings indicate that Imami jurisprudence, through the language of obligation (taklīf) and religious legitimacy, articulates a model of participation that goes beyond episodic involvement in political or economic arenas and is instead defined as a continuous and multidimensional duty. Institutions such as endowments (awqāf), religious seminaries (hawzah 'ilmiyyah), and markets operating under religious supervision, in addition to providing sustainable economic resources, have created a foundation for preserving and enhancing social capital and political cohesion. Historical–functional analysis shows that this model has demonstrated a high degree of resilience in the face of external pressures and internal crises and is aligned with contemporary concepts such as the “resistance economy.” The findings also reveal that the close linkage between religious legitimacy and institutional functionality has transformed political and economic participation within this tradition into a durable practice that is largely independent of governments. Nevertheless, the lack of empirical data on the current functioning of this model and the need to employ modern theoretical frameworks to explain it represent gaps that should be addressed in future research. This study concludes that the Imami model, by combining religious authenticity with institutional dynamism, possesses significant capacity for the reconsideration and localization of participatory models in contemporary Islamic societies.

Keywords: *Imami jurisprudence; political participation; economic participation; religious legitimacy; resistance economy.*

How to cite: Musavisadat, Z., Gorgin, B., & Azizzadeh, F. (2026). Examining the Impact of Imami (Ja'fari) Jurisprudential Teachings on the Political and Economic Participation of the People in Islamic Society. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(2), 1-15.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 24 July 2025
Revise Date: 06 December 2025
Accept Date: 14 December 2025
Publish Date: 22 June 2026



بررسی تاثیر آموزه‌های فقه امامیه در مشارکت سیاسی و اقتصادی مردم جامعه اسلامی

۱. زینب موسوی سادات*: استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. پست الکترونیک: musvisadat@pnu.ac.ir (نویسنده مسئول)

۲. بتول گرگین: استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۳. فاطمه عزیززاده: استادیار، گروه حقوق، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی تاثیر آموزه‌های فقه امامیه بر مشارکت سیاسی و اقتصادی مردم در جامعه اسلامی انجام شد. رویکرد پژوهش، تحلیلی-تاریخی-مفهومی بوده و با اتکا به مرور نظام‌مند منابع، تحلیل مضمون و مقایسه تطبیقی، تلاش شد ابعاد هنجاری، نهادی و کارکردی این تاثیر آشکار گردد. نتایج نشان داد که فقه امامیه از رهگذر زبان تکلیف و مشروعیت شرعی، مدلی از مشارکت را ترسیم می‌کند که فراتر از حضور مقطعی در عرصه‌های سیاسی یا اقتصادی، به‌عنوان وظیفه‌ای مستمر و چندوجهی تعریف می‌شود. نهادهایی چون اوقاف، حوزه‌های علمیه و بازارهای تحت نظارت شرعی، علاوه بر تأمین منابع اقتصادی پایدار، بستری برای حفظ و ارتقای سرمایه اجتماعی و انسجام سیاسی فراهم کرده‌اند. تحلیل تاریخی-کارکردی گویای آن است که این الگو در برابر فشارهای خارجی و بحران‌های داخلی از تاب‌آوری بالایی برخوردار بوده و با مفاهیم معاصر چون «اقتصاد مقاومتی» هم‌راستایی دارد. یافته‌ها همچنین نشان داد که پیوند وثیق میان مشروعیت دینی و کارکرد نهادی، مشارکت سیاسی و اقتصادی را در این سنت به کنشی پایدار و مستقل از دولت‌ها تبدیل کرده است. با وجود این، کمبود داده‌های تجربی در حوزه کارکرد کنونی این الگو و ضرورت بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری نوین برای تبیین آن، از جمله خلأهایی است که باید در تحقیقات آینده مورد توجه قرار گیرد. این پژوهش نتیجه می‌گیرد که الگوی امامیه، با ترکیب اصالت دینی و پویایی نهادی، ظرفیت بالایی برای بازاندیشی و بومی‌سازی مدل‌های مشارکتی در جوامع اسلامی معاصر دارد.

واژگان کلیدی: فقه امامیه، مشارکت سیاسی، مشارکت اقتصادی، مشروعیت دینی، اقتصاد مقاومتی

نحوه استناددهی: موسوی سادات، زینب، گرگین، بتول، و عزیززاده، فاطمه. (۱۴۰۵). بررسی تاثیر آموزه‌های فقه امامیه در مشارکت سیاسی و اقتصادی مردم جامعه اسلامی. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۱(۲)، ۱۵-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۵ آذر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۳ آذر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱ تیر ۱۴۰۵

در گستره وسیع تاریخ تمدن اسلامی، آموزه‌های فقهی مکتب امامیه همواره نه تنها به عنوان مجموعه‌ای از احکام شرعی برای تنظیم عبادات و مناسک فردی عمل کرده‌اند، بلکه به مثابه چارچوبی جامع برای اداره حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی امت اسلامی نقش آفرین بوده‌اند. این آموزه‌ها که ریشه در قرآن، سنت معصومین (ع) و متون معتبر روایی دارند، در طول قرون متمادی با اجتهادی پویا و متکی بر عقل، عرف معتبر و مصالح امت، توانسته‌اند در برابر تحولات پرشتاب سیاسی و تغییرات ساختاری اقتصاد جهان اسلام، الگوهای منسجمی برای مشارکت و همکاری مردم با یکدیگر و با حکومت ارائه دهند (Rabbani, 2007). از منظر معرفتی، فقه امامیه با روش اصولی خاص خود، رابطه‌ای معنادار میان تکالیف شرعی و مسئولیت‌های اجتماعی برقرار کرده و از همین رهگذر، عرصه‌هایی همچون مشارکت در تصمیم‌سازی‌های کلان، نظارت بر عملکرد حاکمان، و توسعه فعالیت‌های اقتصادی را نه به عنوان فرصتی مباح، بلکه به عنوان یک وظیفه شرعی تعریف نموده است (Ojaqi, 2010).

در این چارچوب، مشارکت سیاسی در نگاه امامیه صرفاً محدود به حضور شهروندان در فرآیندهای انتخاباتی یا پذیرش مناصب رسمی نیست، بلکه شامل طیفی گسترده از کنش‌هاست: از مشورت و نصیحت به مسئولان گرفته تا مطالبه عدالت، مبارزه با فساد، دفاع از حقوق عمومی و تلاش برای حفظ استقلال سیاسی امت اسلامی (Rahmatollahi et al., 2015). آموزه‌های بنیادین همچون امر به معروف و نهی از منکر یا وجوب دفاع از کیان اسلام، در حقیقت نوعی علاقه فعال به سرنوشت جمعی را در میان مؤمنان ایجاد کرده و به شکل‌گیری یک «فرهنگ تکلیف‌مدار» انجامیده است که خود بستر اصلی مشارکت سیاسی-اجتماعی پایدار محسوب می‌شود (Motahari, 2024).

همچنین، رابطه میان آموزه‌های سیاسی و اقتصادی امامیه ناگسستنی است. فقه سیاسی امامیه با تعیین حدود اختیارات و مسئولیت‌های دولت اسلامی، زمینه لازم را برای شکل‌گیری عدالت اقتصادی فراهم آورده است؛ همان عدالت اقتصادی که در قالب مفاهیمی نظیر توزیع عادلانه منابع، حرمت تبعیض و احتکار، حمایت از تولید داخلی، و لزوم پاسداری از طبقات محروم، در طول تاریخ محور بسیاری از کنش‌های اقتصادی جامعه امامی بوده است (Nazem, 2020). از نگاه این مکتب، فعالیت اقتصادی نیز همچون فعالیت سیاسی، نه امری صرفاً ابزاری برای رفع نیازهای فردی، بلکه به منزله عرصه‌ای برای تحقق ارزش‌های الهی و عمومی تعریف شده است؛ عرصه‌ای که در آن مسئولیت اجتماعی سرمایه‌داران و تولیدکنندگان، هم‌سنگ نقش سیاسی فعالان و نخبگان جامعه، در حفظ اقتدار و استقلال امت نقش آفرین است.

بررسی تاریخی نقش آموزه‌های امامیه در مشارکت سیاسی و اقتصادی نشان می‌دهد که در ادوار گوناگون، به‌ویژه در مقاطع فترت سیاسی یا سلطه حکومت‌های غیرامامی، شیعیان با اتکا به فقه خود توانسته‌اند ساختارهای موازی و مکمل برای حفظ حیات سیاسی-اقتصادی خویش ایجاد کنند. نمونه بارز را می‌توان در قرون میانه اسلامی مشاهده کرد، زمانی که نهادهایی چون دارالعلم‌ها، حوزه‌های علمیه و اوقاف، علاوه بر تربیت علمی، مسئولیت سازمان‌دهی اقتصادی و اجتماعی جامعه را نیز بر دوش می‌کشیدند (Hajizadeh, 2020). این مراکز، با جذب و توزیع منابع مالی از طریق خمس، زکات و نذورات، نقشی اساسی در توانمندسازی اقتصادی اقشار ضعیف و پشتیبانی از شبکه‌های علمی-سیاسی ایفا کردند.

در قرن ششم هجری، همزمان با تحولات بنیادین تمدنی و ظهور تهدیدهای خارجی چون جنگ‌های صلیبی و حملات مغول، فقه امامیه با بهره‌گیری از ظرفیت‌های اجتهادی، نوعی فرهنگ مشارکت پایدار ایجاد کرد که در آن حفظ انسجام درونی جامعه، پشتیبانی اقتصادی از جبهه مقاومت، و حضور فعال در صحنه سیاسی در هم تنیده بود (Tabatabaeiniya et al., 2022). حتی روابط بین شیعیان امامیه و سایر

نیروهای منطقه‌ای در زمان سلجوقیان، نشان‌دهنده آن است که شبکه‌های اقتصادی برخاسته از فقه امامیه، گاه وسیله نفوذ و پیوند سیاسی بودند و گاه ابزار دفاعی در برابر فشارهای حاکمیت مرکزی (Ramezanpour Mohammad et al., 2016).

ماهیت پویای فقه امامیه سبب می‌شود که حتی در زمانه ما نیز بتواند نقش فعالی در ترغیب و هدایت مردم به مشارکت ایفا کند. بر اساس مبانی این مکتب، حکومت اسلامی تنها با استفاده از قدرت قهری مشروع نمی‌شود، بلکه مشروعیت خود را تا حد زیادی از مشارکت آگاهانه و داوطلبانه مردم کسب می‌کند (Rahmatollahi et al., 2015). این مشارکت، حاصل فرآیندی مرکب از تربیت سیاسی، تقویت سرمایه اجتماعی و بسترسازی اقتصادی است؛ فرآیندی که فقه امامیه، در کنار منابع معرفتی خود، الگوسازی می‌کند و حتی جزئیات روابط قدرت و ثروت را نیز تحت نظارت شرعی قرار می‌دهد.

از این منظر، مطالعه تأثیر آموزه‌های فقه امامیه در مشارکت سیاسی و اقتصادی، در واقع مطالعه نحوه اتصال حوزه تکلیف شرعی به عرصه واقعیت اجتماعی است. در این پیوند، مفاهیمی چون ولایت، بیعت، شورا، بیت‌المال، عدالت، تعاون و احتساب^۱ هم‌زمان کارکرد دینی و اجتماعی می‌یابند. فهم این فرایندها نه فقط برای تحلیل ساختارهای تاریخی جامعه اسلامی مفید است، بلکه برای طراحی مدل‌های مشارکت در جامعه معاصر نیز راه‌گشا خواهد بود؛ مدل‌هایی که به دنبال هم‌زمانی مشروعیت، کارآمدی و عدالت هستند و می‌توانند به پایداری و توسعه نظام اسلامی در قرن بیست‌ویکم یاری رسانند.

بدین ترتیب، مقدمه حاضر بر آن است که با واکاوی روشنی از مبانی معرفتی، کارکردهای تاریخی و ظرفیت‌های معاصر آموزه‌های فقه امامیه، محمل مناسبی برای تحلیل عمیق‌تر تأثیر این آموزه‌ها بر مشارکت سیاسی و اقتصادی فراهم آورد؛ تحلیلی که در فصول بعد، با دقت بیشتری به ارزیابی ابعاد نظری و مصادیق عینی آن خواهد پرداخت.

مروری بر پژوهش‌های پیشین

بررسی پیشینه پژوهش‌ها در حوزه تأثیر آموزه‌های فقه امامیه بر مشارکت سیاسی و اقتصادی مردم در جامعه اسلامی، نشان می‌دهد که این حوزه در سال‌های اخیر هم در مطالعات تاریخی و هم در پژوهش‌های نظری رشد قابل توجهی یافته است، با این تفاوت که اغلب این آثار، تمرکز خود را بر یکی از دو بعد سیاسی یا اقتصادی نهاده‌اند و کمتر به صورت نظام‌مند به پیوند ماهوی این دو پرداخته‌اند. نخستین گروه آثار، بیشتر از زاویه تحلیل امنیت، مشروعیت و رفتار سیاسی بر پایه آموزه‌های فقهی به میدان آمده‌اند. در این میان، پژوهش رحمت‌اللهی، لک‌زایی، ارسطا و حاج‌زاده (۱۳۹۴) نقطه آغاز خوبی برای فهم چارچوب نظری این پیوند است. آنان با بهره‌گیری از منابع اصیل فقه امامیه و روش تحلیلی-تفسیری، امنیت سیاسی را نه یک امر صرفاً عرفی، بلکه بخشی از منظومه تکالیف شرعی و متقابل بین حکومت و مردم تلقی کرده‌اند. این رهیافت، اعمال حقوق سیاسی—مانند بیان آزادانه عقیده، حضور در فرآیندهای مشورتی و بیعت با امام یا حاکم مشروع—را در پیوندی وثیق با انجام وظایف شرعی چون امر به معروف و نهی از منکر قرار می‌دهد. پیامد عملی چنین برداشتی، فراهم شدن بستر مشارکت فعالانه در تصمیم‌گیری‌های کلان و جلوگیری از انفعال اجتماعی است که این خود، بدون تأمین نوعی عدالت اقتصادی و کاهش نابرابری‌ها، پایدار نخواهد بود. از این منظر، محور نظری مطالعه رحمت‌اللهی و همکاران، پلی است میان مبانی کلامی-فقهی و واقعیت‌های سیاسی-اقتصادی جامعه (Rahmatollahi et al., 2015).

^۱ . accountability

در حوزه تاریخ اجتماعی امامیه، اثر طباطبایی‌نیا، پورقیومی و رضاپور (۱۴۰۱) با بررسی قرن ششم هجری، یک نمونه پرجزئیات از سازوکارهای پیوندهنده سیاست، فرهنگ و اقتصاد در جوامع شیعی ارائه می‌کند. این پژوهش با تکیه بر منابع تاریخی و تحلیل تمدنی، نشان داده است که شبکه‌های علمی-فرهنگی امامیه—که شامل مدارس، محافل علمی و نهادهای وابسته به علما بوده‌اند—مزین به یک پشتوانه مالی مستحکم ناشی از اوقاف و مشارکت تجار متدین بودند. این ساختار، از یک سو موجب حفظ استقلال مالی علما و نهادهای وابسته و از سوی دیگر، بستری برای مشارکت غیرمستقیم ولی مؤثر شیعیان در معادلات سیاسی روزگار می‌شد. اهمیت تحلیل این اثر در فهم ماهیت دوگانه مشارکت امامیه است: حضوری قدرتمند در عرصه فرهنگ عمومی و تولید دانش که به پشتوانه اقتصاد خودکفا، قدرت چانه‌زنی و بقا را در برابر دستگاه‌های حکومتی تضمین می‌کرد (Tabatabaeiniya et al., 2022).

مطالعاتی همچون پژوهش حاجی‌زاده (۱۳۹۹: ۹۰) گرچه مستقیم به امامیه نمی‌پردازند، اما با تحلیل نهاد «دارالعلم فاطمی» به عنوان یک مرکز آموزشی وابسته به خلافت فاطمی، نشان می‌دهند که مراکز علمی در تمدن اسلامی چگونه می‌توانستند همزمان کارکردهای فرهنگی، اقتصادی و حتی سیاسی ایفا کنند. مقایسه وجوه کارکردی دارالعلم اسماعیلی با نهادهای آموزشی امامیه، امکان استخراج الگوهای مدیریتی و مالی مشابه را فراهم کرده است. حاجی‌زاده بر این باور است که ترکیب آموزش آزاد، حمایت مالی پایدار از طریق اوقاف، و پیوند ارگانیک با طبقه عالمان، کلید موفقیت این مراکز بوده و این ویژگی‌ها در بسیاری از مدارس امامیه نیز تکرار شده‌اند. چنین یافته‌هایی از نظر روش‌شناسی به ما کمک می‌کند تا نقش اقتصاد فرهنگی را در مشارکت سیاسی جامعه بهتر درک کنیم (Hajizadeh, 2020).

از سوی دیگر، آثار تاریخی مانند مطالعه رمضان‌پورمحمد، قاضی‌پورشیروان و باغانی‌خانلق (۱۳۹۵) که روابط سیاسی و اقتصادی اسپهبدان مازندران با شیعیان امامیه در دوره سلجوقی را بررسی کرده‌اند، تصویری واقعی‌تر از مصادیق این پیوندها ارائه می‌دهند. این پژوهش نشان می‌دهد که حمایت‌های اقتصادی—به ویژه تأمین منابع و پشتیبانی مالی برای نیروهای نظامی شیعی—در استراتژی‌های سیاسی منطقه‌ای نقش محوری داشته است. در اینجا، بعد فقهی به صورت غیرمستقیم و از طریق توجیه مشروعیت همکاری و حمایت متقابل، کارکرد خود را نشان می‌دهد. این مطالعه برای فهم شرایطی که در آن اقلیت امامی در تعامل یا تقابل با حاکمیت اهل سنت می‌زیستند، اهمیت ویژه دارد (Ramezanpour Mohammad et al., 2016).

در زمینه حیات علمی و فرهنگی، اثر یعقوبی (۱۳۹۴) و ربانی (۱۳۸۶) بر لایه‌های متفاوتی از تداوم و پویایی نقش فقه در سازمان‌دهی حیات اجتماعی تأکید دارند. یعقوبی با رویکرد تاریخی-فرهنگی، تصویر دقیقی از جایگاه حلقه‌های علمی و شبکه‌های اجتماعی علمای امامیه در شکل‌دهی هویت جمعی ارائه کرده و ربانی، با مرور تطوری فقه، نشان داده است که فقیهان نه تنها حکم‌سازان نظام حقوقی، بلکه طراحان و کارگردانان صحنه اقتصادی و اجتماعی نیز بودند؛ کسانی که با مدیریت اوقاف، ایجاد شبکه‌های توزیع کالا و منابع، و سامان‌دهی به خدمات اجتماعی، پایه‌های مشارکت فعال مردم را پی‌ریزی کردند (Rabbani, 2007; Yaqoubi, 2015).

در حوزه مبانی کلامی، اوجاکی (۱۳۸۹) با تأکید بر اصل «علم امام» نشان می‌دهد که باور به علم جامع و خطاناپذیر امام، به تبعیت و اعتماد هواداران مشروعیت می‌بخشید و به او امکان هدایت منابع و تصمیم‌گیری‌های حیاتی را می‌داد. این مبانی کلامی، بُعد معنوی و اخلاقی تصمیمات سیاسی و اقتصادی را تقویت کرده و از منظر جامعه‌شناختی سیاسی، نوعی سرمایه نمادین تولید می‌کرد که از دل آن، انسجام اجتماعی و مشارکت پایدار بیرون می‌آمد (Ojaqi, 2010).

سرانجام، در میان مطالعات معاصر، آثار مطهری (۱۴۰۳) و ناظم‌حسین‌اکبر (۱۳۹۹) بر وظایف حکومت اسلامی در تربیت سیاسی جامعه تمرکز کرده و برداشت‌های تازه‌ای از ظرفیت‌های فقه امامیه در عرصه حکمرانی ارائه می‌دهند. مطهری با تحلیل گزاره‌های انتظامی و تربیتی فقه، مفهوم «آمادگی سیاسی» را نه یک مهارت مدنی صرف، بلکه یک تکلیف دینی-اخلاقی می‌بیند. ناظم‌حسین‌اکبر نیز در تکمیل این رویکرد، تصریح می‌کند که اجرای مؤثر این وظیفه بدون ترمیم ساختارهای اقتصادی و اصلاح توزیع منابع به نفع اقشار کم‌برخوردار ممکن نیست. آنچه این دو پژوهش را متمایز می‌سازد، نگاه یکپارچه به توسعه سیاسی-اقتصادی بر پایه آموزه‌های فقهی است؛ نگاهی که کم‌تر در آثار گذشته دیده می‌شود (Motahari, 2024; Nazem, 2020).

جمع‌آوری و تحلیل این بدنه پژوهشی، نشان می‌دهد که اگرچه آثار موجود هر یک قطعه‌ای از پازل رابطه فقه امامیه با مشارکت سیاسی و اقتصادی را بررسی کرده‌اند، اما هنوز جای یک مطالعه جامع که تمام این ابعاد را در قالب یک مدل کلان تبیین کند، خالی است. این خلأ، ضرورت پژوهش حاضر را دوچندان می‌سازد و زمینه را برای اتخاذ رویکردی فراهم می‌کند که نه فقط به ارزیابی نظریات بپردازد، بلکه با تلفیق شواهد تاریخی، ظرفیت‌های فقهی، و نیازهای معاصر، تصویری کامل و کاربردی از نقش آموزه‌های فقه امامیه در ساخت و پایداری ساختارهای مشارکت ارائه دهد.

روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش، مرور پیشینه با رویکردی نظام‌مند سازماندهی شد تا اطمینان حاصل شود که انتخاب و تحلیل منابع بر پایه مجموعه‌ای از قواعد از پیش تعیین‌شده و قابل بازبینی انجام گیرد. این فرآیند با مشخص کردن دامنه موضوعی آغاز شد؛ به این معنا که تنها آثاری مورد توجه قرار گرفتند که به صورت مستقیم یا تطبیقی به آموزه‌های فقه امامیه پرداخته و نقش آن‌ها را در مشارکت سیاسی و اقتصادی بررسی کرده باشند. برای دستیابی به جامعیت، جست‌وجو در پایگاه‌های علمی داخلی مانند «نورمگز» و «گنج» و همچنین منابع بین‌المللی که داده‌های اسلامی‌شناسی را شامل می‌شدند، انجام گرفت.

راهبرد جست‌وجو بر پایه ترکیب کلیدواژه‌هایی چون «فقه امامیه»، «مشارکت سیاسی»، «مشارکت اقتصادی»، «امنیت سیاسی»، «اوقاف»، «شبکه‌های علمی» و «مشروعیت دینی» بود. بازه زمانی انتخاب منابع، از سال ۱۳۸۰ تا ۱۴۰۳ هجری شمسی، به منظور پوشش آثار معاصر و مقالات مرجع قدیمی‌تر در نظر گرفته شد.

معیارهای ورود شامل:

- (۱) ارتباط مستقیم یا تحلیلی با فقه امامیه،
- (۲) بررسی یک یا هر دو بُعد مشارکت سیاسی و اقتصادی،
- (۳) استفاده از روش علمی معتبر (تاریخی، تحلیلی، تطبیقی یا آماری)،
- (۴) انتشار در مجلات علمی-پژوهشی معتبر یا رساله‌های تحصیلات تکمیلی،
- (۵) اتکا به اسناد اولیه یا منابع معتبر ثانویه در پژوهش‌های تاریخی.

معیارهای خروج شامل:

- (۱) تمرکز صرف بر مذاهب دیگر بدون پیوند تحلیلی یا تطبیقی به امامیه،
- (۲) نبود روش علمی محکم یا منابع غیرمعتبر،

۳) تکراری بودن یا فقدان داده تازه در مقایسه با مطالعات پیشین،

۴) مقالات غیرعلمی یا با ماهیت صرفاً تبلیغی.

فرآیند انتخاب نهایی منابع طی چهار مرحله انجام شد: (الف) شناسایی اولیه، (ب) غربالگری عناوین و چکیده‌ها، (ج) بررسی متن کامل، و (د) تأیید نهایی بر اساس معیارهای شمول و حذف. هر منبع توسط دو پژوهشگر به‌طور مستقل ارزیابی شد و در موارد اختلاف، بحث و اجماع صورت گرفت. برای شفافیت این روند، جدول زیر مراحل، ملاک‌های شمول و خروج، و خروجی هر مرحله را به تصویر می‌کشد:

جدول ۱. مراحل مرور نظام‌مند، معیارهای شمول و حذف، و نتایج هر مرحله.

شماره مرحله	توضیح مرحله	معیارهای ورود	معیارهای خروج	خروجی مرحله
۱	جست‌وجوی اولیه در پایگاه‌های ملی و بین‌المللی	هم‌پوشانی کلیدواژه‌ها با دامنه موضوعی پژوهش	عدم ارتباط موضوعی با فقه امامیه	فهرست اولیه ۱۲۳ منبع
۲	غربالگری عناوین و چکیده‌ها	ذکر حداقل یکی از ابعاد مشارکت سیاسی یا اقتصادی در امامیه	تمرکز صرف بر سایر مذاهب بدون پیوند تحلیلی	کاهش به ۵۴ منبع
۳	بررسی متن کامل	روش علمی معتبر و اتکا به منابع اصیل	روش غیرعلمی یا ادبیات صرفاً توصیفی	انتخاب ۲۴ منبع قابل تحلیل
۴	تأیید و کدگذاری	پوشش هر دو بعد یا ارائه پیوندهای تحلیلی معتبر	نبود ارزش افزوده تحلیلی	۱۵ منبع نهایی برای مرور کامل

این جدول، روند گام‌به‌گام شناسایی و پالایش منابع را نشان می‌دهد که منجر به انتخاب ۱۵ منبع نهایی واجد شرایط برای ادغام و تحلیل در چارچوب پژوهش حاضر شده است.

به‌کارگیری این رویکرد نظام‌مند نه تنها خطر سوگیری انتخاب را کاهش داد، بلکه با ایجاد مسیر شفاف انتخاب و حذف، امکان بازتولید و ارزیابی علمی نتایج را برای خوانندگان فراهم ساخت. افزون بر این، با ثبت دقیق هر مرحله و ملاک‌های اعمال‌شده، زمینه برای تحلیل‌های موضوعی، مقایسه تاریخی و حتی بازبینی آینده فراهم گردید.

تحلیل یافته‌های پژوهش

تحلیل یافته‌ها در این پژوهش نه صرفاً بازنمایی نتایج مرور نظام‌مند، بلکه بسطی تبیینی و انتقادی از محتوای داخلی آثار منتخب است که بر پایه سه لایه تداخل یافته - یکی نظری-مبنایی که به بنیادهای فقهی و کلامی پرسش از مشارکت می‌پردازد، دیگری تاریخی-کارکردی که مصادیق و نهادهای برآمده را رصد می‌کند، و سومی بازخوانی معاصر که زمینه‌های این میراث برای امروز را آشکار می‌سازد - شکل گرفته است. این تحلیل بر اساس منابعی که پیش‌تر طی چهار مرحله دقیق انتخاب شدند و معیارهای ورود و خروجشان مشخص گردید، امکان می‌دهد تا دینامیسم فقه امامیه به‌عنوان قدرت مولد مشارکت سیاسی و اقتصادی مردم، نه تنها در قالب گزاره‌های نصی و روایی، که در قامت نهادهای اجتماعی و سیستم‌های مالی و علمی فهم شود (Rahmatollahi et al., 2015; Tabatabaeiniya et al., 2022).

از نظر ساختار روایت، ابتدا باید دید که چگونه متون فقهی و کلامی، که غالباً با زبان تکلیف و وظیفه سخن می‌گویند، در طول قرون به طراحی زیرساخت‌های اجتماعی انجامیده‌اند. بسیاری از این آثار، ضمن تبیین قلمرو و مشروعیت دخالت مردم در حیات سیاسی، ابزارهایی نیز پیش‌بینی کرده‌اند که رونق اقتصادی و پایداری شبکه‌های نهادین را تضمین نماید. به‌عنوان مثال، در متون کلاسیک امامیه، اهتمام به «وجوب امر به

معروف و نهی از منکر» و «لزوم حفظ بیضه اسلام» با دعوت به ایجاد و حمایت از مؤسسات آموزشی و اقتصادی همراه است، که مصداق‌های برجسته‌ای چون نظام اوقاف، بازارهای تحت نظارت شرعی، و صندوق‌های قرض‌الحسنه را در بر می‌گیرد (Rabbani, 2007; Yaqoubi, 2015).

در همین راستا، مرور منابع منتخب نشان داد که حوزه تمرکز آثار عمدتاً در چهار خوشه جای می‌گیرد: امنیت و مشروعیت سیاسی، شبکه‌های علمی و اوقاف، مراکز علمی و کارکرد اقتصادی، و روابط منطقه‌ای. ترکیب این حوزه‌ها و رویکردهای پژوهشی هر کدام در جدول زیر دیده می‌شود:

جدول ۲. طبقه‌بندی منابع بر اساس حوزه و رویکرد پژوهشی.

شماره منبع	نویسنده/سال	حوزه تمرکز	رویکرد پژوهشی	نوع داده‌ها
۱	رحمت‌اللهی و همکاران، ۱۳۹۴	امنیت سیاسی و پیوند فقهی	تحلیلی-فقهی	متون فقهی، تفسیری
۲	طباطبایی‌نیا و همکاران، ۱۴۰۱	شبکه‌های علمی و اوقاف	تاریخی-تمدنی	اسناد تاریخی، کتب تراجم
۳	حاجی‌زاده، ۱۳۹۹	مراکز علمی و نقش اقتصادی	تاریخی-تطبیقی	اسناد وقف‌نامه، گزارش‌های تاریخی
۴	رمضان‌پورمحمد و همکاران، ۱۳۹۵	روابط سیاسی-اقتصادی منطقه‌ای	تاریخی-سیاسی	روایات محلی، اسناد آرشیوی
۵	اوجاقی، ۱۳۸۹	مبانی کلامی مشارکت	تحلیلی-کلامی	منابع کلامی، آثار امامیه
۶	مطهری، ۱۴۰۳	تربیت سیاسی و ساختار اقتصادی	تحلیلی-فقهی	آثار معاصر، متون فقهی

این جدول تصویری منسجم از جایگاه هر پژوهش در چارچوب تمرکز موضوعی و روش‌شناختی ارائه می‌دهد که تحلیل تم‌ها بر اساس آن انجام شده است.

از دل این طبقه‌بندی روشن می‌شود که گفتمان امنیت سیاسی و مشروعیت، عمدتاً در آثار تحلیلی-فقهی و کلامی بازتاب یافته، حال‌آنکه ابعاد نهادی و زیرساختی بیشتر در کارهای تاریخی-تمدنی یا تطبیقی خود را نشان داده‌اند. اما نکته ظریف این است که حتی وقتی رویکرد پژوهش تاریخی یا تمدنی است، مفاهیم مشروعیت و تکلیف همچنان به‌مثابه زیربنای تبیین حاکم است؛ یعنی در شبکه‌های علمی یا اوقاف، نه صرفاً یک ساختار مالی-صنعتی، بلکه نهادی شرعی-سیاسی دیده می‌شود. این بازتاب هم‌زمان مشروعیت در نهاد و نهاد در مشروعیت، یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد الگوی امامیه است که کمتر در الگوهای سکولار مشابه وجود دارد.

با پیشبرد تحلیل محتوایی، سه مضمون محوری که بیشترین بسامد را در آثار یافتند، به‌ترتیب «سازوکارهای نهادی»، «مبانی شرعی-کلامی» و «کارکرد تاریخی-منطقه‌ای» بودند. در تحلیل فراوانی‌سنجی، توزیع آن‌ها چنین است:

جدول ۳. مضامین محوری استخراج شده از منابع منتخب.

مضمون محوری	تعداد منابع	درصد حضور در کل منابع	نمونه‌های شاخص
مبانی شرعی-کلامی	۸	۵۳٪	اوجاقی (۱۳۸۹)، رحمت‌اللهی و همکاران (۱۳۹۴)
سازوکارهای نهادی	۱۰	۶۶٪	طباطبایی‌نیا و همکاران (۱۴۰۱)، حاجی‌زاده (۱۳۹۹)
کارکرد تاریخی-منطقه‌ای	۷	۴۶٪	رمضان‌پورمحمد و همکاران (۱۳۹۵)، یعقوبی (۱۳۹۴)

این جدول فراوانی نسبی حضور مضامین کلیدی را در منابع مرور نظام‌مند نشان می‌دهد و بیانگر غلبه تم سازوکارهای نهادی بر سایر تم‌هاست.

اینجا باید تأکید کرد که سازوکارهای نهادی (به‌ویژه وقف و ساختارهای آموزشی متصل به مساجد و حوزه‌ها) نه فقط ابزاری برای حمایت اقتصادی از ساختار سیاسی-دینی امامیه بوده‌اند، بلکه در طول تاریخ به‌صورت متقابل، سیاسی‌بودن خود را نیز به نمایش گذاشته‌اند. یک مدرسه علمیه که از درآمد اوقاف روستایی یا شهری اداره می‌شد، نه تنها مرکز آموزش فقه و کلام، بلکه محل سازمان‌دهی اجتماعی، هدایت سیاسی و حتی حل و فصل دعای اقتصادی مردم بود.

در مقابل، مبانی شرعی-کلامی در این آثار به‌گونه‌ای طرح شده‌اند که هرگونه مشارکت، اعم از اقتصادی و سیاسی، بدون مشروعیت شرعی فاقد ارزش تلقی شود؛ همین امر باعث شده در سیر تاریخی، حتی اقدامات اقتصادی ظاهراً مستقل، در چارچوب پشتیبانی از رهبری دینی و مصالح امت معنا پیدا کنند. به‌طور مثال، تأسیس کاروان‌سرا یا شبکه بازار برای رفاه عمومی، زمانی وجهه کامل شرعی یافته که ذیل مقاصد کلان دینی و همسوی با ولایت فقیه یا مرجعیت تعریف شده باشد (Motahari, 2024).

کارکردهای تاریخی-منطقه‌ای نیز بُعد دیگری از این پیوند را نشان می‌دهند. در مناطقی چون نجف، حله، اصفهان و قم، مشارکت امامیه در شبکه‌های اقتصادی محلی ضمن آنکه قدرت مالی حوزه‌ها را تقویت می‌کرد، به‌عنوان ابزار نفوذ سیاسی در ساختار قدرت‌های همسایه یا حاکمان وقت نیز عمل کرده است. تعامل با حکام صفوی، قاجار یا امارت‌های محلی در خلیج فارس نمونه‌هایی از این ظرفیت دوگانه اقتصادی-سیاسی هستند که در منابع تاریخ‌پژوهانه به‌وفور منعکس شده‌اند (Ramezanpour Mohammad et al., 2016). پس از تبیین مضامین، باید دید که این حوزه‌های تمرکز با چه رویکردهای پژوهشی مطالعه شده و هر رویکرد چه کاستی یا قوتی داشته است. بررسی تطبیقی این پیوندها را می‌توان در جدول زیر مشاهده کرد:

جدول ۴. رابطه حوزه‌های تمرکز با رویکردهای پژوهشی و شناسایی خلأها

حوزه تمرکز	رویکرد غالب	نقاط قوت پوشش	خلأها و کاستی‌ها
امنیت و مشروعیت سیاسی	تحلیلی-فقهی	استحکام نظری و اتکا به منابع اصیل	کمبود داده‌های میدانی و تطبیقی
شبکه‌های علمی و اوقاف	تاریخی-تمدنی	ارائه شواهد مستند و پیوند اقتصاد و فرهنگ	کمبود تحلیل از منظر نظریه‌های مشارکت
مراکز علمی و کارکرد اقتصادی	تاریخی-تطبیقی	کشف الگوهای مشابه در مذاهب مختلف	فقدان مدل‌سازی ارتباط با ساختار سیاسی امروز
روابط منطقه‌ای	تاریخی-سیاسی	درک تعاملات میان‌مذهبی و نقش اقتصاد	محدودیت در تعمیم به جوامع دیگر

این جدول، پیوند بین حوزه تمرکز و روش‌شناسی هر گروه از پژوهش‌ها را تبیین و نقاط قوت و ضعف پوشش موضوعی را برجسته می‌سازد. این تحلیل تطبیقی چند نکته اساسی را روشن می‌سازد: نخست، غلبه نگاه نظری-فقهی در حوزه امنیت سیاسی باعث شده که این بُعد کمتر با روش‌های تجربی و تطبیقی آمیخته شود و داده‌های میدانی محدودی در این حوزه موجود باشد. دوم، آثار مربوط به شبکه‌های علمی و اوقاف با وجود قوت در استفاده از اسناد و داده‌های تاریخی، کمتر از چارچوب‌های نظری علم سیاست یا اقتصاد اجتماعی بهره برده‌اند؛ در نتیجه، پیوند آن‌ها با نظریه‌های مدرن مشارکت شهروندی و سرمایه اجتماعی ضعیف است. سوم، در حوزه مراکز علمی و کارکرد اقتصادی، مقایسه‌های تطبیقی با دیگر مذاهب مفید بوده، اما به‌ندرت تلاشی برای تعمیم مدل‌ها به بستر سیاسی-اقتصادی معاصر انجام گرفته است. چهارم، مطالعات روابط منطقه‌ای هرچند تعاملات بین‌مذهبی و نقشی که اقتصاد در این تعاملات داشته را روشن می‌کنند، ولی محدودیت داده و خاص بودن بستر تاریخی موجب شده قابلیت تعمیم آن‌ها به نمونه‌های مدرن اندک باشد.

برآیند این یافته‌ها زمینه را برای بازخوانی معاصر هموار می‌کند. الگویی که از دل این جداول و تحلیل‌های مکمل بیرون می‌آید، حاکی از آن است که مشارکت سیاسی و اقتصادی در سنت امامیه یک سازوکار مرکب است که در آن «مشروعیت» و «نهاد» دو موتور اصلی‌اند. مشروعیت،

مسیر حرکت را تعریف و محدود می‌کند؛ نهاد، انرژی را برای استمرار حرکت تأمین می‌نماید. از ترکیب این دو، الگویی پدید می‌آید که هم در برابر سلطه‌های خارجی قابلیت مقاومت دارد (اقتصاد مقاومتی مبتنی بر حمایت مردمی و نهادهای خودگردان)، و هم می‌تواند در چارچوب هم‌پیمانی‌های داخلی و منطقه‌ای نقش‌آفرین باشد. این همان الگویی است که اگر با داده‌های میدانی امروز و نظریه‌های مشارکت مدنی و سرمایه اجتماعی غنی شود، توان تبیین و حتی طراحی مدل‌های مشارکتی برای جامعه معاصر اسلامی را خواهد داشت.

این پژوهش نه صرفاً تکرار یافته‌ها، بلکه بازخوانی انتقادی و تلفیق داده‌ها با مبانی معرفتی و نظریه‌های مرتبط است تا از دل آن، معنای گسترده‌تری برای نقش آموزه‌های فقه امامیه در مشارکت سیاسی و اقتصادی جامعه اسلامی آشکار شود. آنچه از مرور نظام‌مند و تحلیل مضامین برمی‌آید، الگویی است که در آن دینامیسم امامیه، به‌صورت هم‌زمان، در دو ساحت هنجاری و کارکردی عمل می‌کند. از یک سو، هنجارها و الزامات شرعی که در آثار فقهی و کلامی مکرراً بر آن‌ها تأکید شده، چارچوب مشروعیت‌بخش هر نوع مشارکت را تعریف می‌کنند؛ از سوی دیگر، نهادهای اجتماعی و اقتصادی مانند اوقاف، بازارهای تحت نظارت شرعی، و شبکه‌های علمی، به این مشروعیت بستر عینی و عملی می‌بخشند. این هم‌پوشانی نظری و نهادی سبب شده مشارکت در سنت امامیه نه یک امر مقطعی یا وابسته به خواست حکومت‌ها، بلکه ضرورتی دائمی و مستقلاً با پشتوانه مردمی و مالی باشد.

در این میان، باید توجه داشت که فقه امامیه، برخلاف برخی تلقی‌های تقلیل‌گرایانه، مشارکت را صرفاً به کنش سیاسی رسمی یا حضور اقتصادی در بازارها محدود نمی‌کند، بلکه آن را به‌مثابه وظیفه‌ای دینی با ابعاد چندگانه می‌بیند که از صیانت دین و حقوق مردم گرفته تا توسعه علم و کمک به اقشار آسیب‌پذیر را شامل می‌شود (Rahmatollahi et al., 2015). رویکرد متون فقهی کلاسیک و معاصر در این زمینه نشان می‌دهد که مشارکت، اگر فاقد پشتوانه نهادینه باشد، شکننده، و اگر فاقد پشتوانه مشروعیت باشد، بی‌معنا تلقی می‌شود؛ و درست در نقطه تلاقی این دو است که سرمایه اجتماعی پدید می‌آید.

تحلیل مقایسه‌ای یافته‌ها با بسترهای تاریخی، آشکار می‌کند که مفهوم «اقتصاد مقاومتی» - هرچند اصطلاحی معاصر است - در بطن نهادهای سنتی امامیه ریشه دارد. وقف، به‌عنوان یک سازوکار خودکفا و مقاوم در برابر فشارهای اقتصادی بیرونی، و حوزه‌های علمیه، به‌عنوان مراکز تولید و بازتوزیع معرفتی-سیاسی، نمونه‌هایی واضح از این مقاومت ساختاری‌اند که در صورت لزوم، حتی بدون حمایت مستقیم حکومت‌ها به حیات خود ادامه داده‌اند (Tabatabaeiniya et al., 2022). این کارکرد، در مقابل الگوهای متمرکز و دولتی، انعطاف‌پذیری و قدرت انطباق بیشتری داشته است، زیرا کنترل منابع و جهت‌گیری‌ها در دست نخبگان دینی و شبکه‌های مردمی بوده است.

از زاویه نظریه‌های مشارکت سیاسی، می‌توان گفت که یافته‌های این پژوهش، فرضیه «مشروعیت به‌مثابه محرک مشارکت» را در سنت امامیه تأیید می‌کنند. برخلاف برخی مدل‌های سکولار که مشارکت را محصول انگیزه‌های فردی یا منافع اقتصادی صرف می‌دانند، در این سنت، پیوند اعتقادی و تکلیفی، انگیزه‌ای پایدار فراهم می‌آورد که حتی در شرایط زیان اقتصادی کوتاه‌مدت نیز می‌تواند مشارکت را تداوم بخشد. این امر، به‌ویژه در ساختارهایی که به ولایت فقیه یا مرجعیت متصل‌اند، به تقویت مقاومت سیاسی و اجتماعی انجامیده است (Motahari, 2024).

لایه تاریخی-کارکردی بحث نیز از همین مبنا نشئت می‌گیرد. در ادوار مختلف، از عصر آل‌بویه تا صفویه و قاجاریه، مشارکت اقتصادی و سیاسی امامیه همواره در قالب شبکه‌های هم‌پیوندی از بازار، مدرسه، و مسجد بازتاب یافته است. این الگو نه تنها امکان انباشت سرمایه مادی و نمادین را فراهم کرده، بلکه به آنچه امروز «سیاست‌گذاری مشارکتی» می‌نامیم، شکل داده است. روابط مالی بین اوقاف و مدارس، سامان‌دهی

همزمان آموزش دینی و فعالیت اقتصادی را ممکن ساخته و جایگاه اجتماعی علما را به‌عنوان میانجی میان مردم و حکومت تثبیت کرده است (Hajizadeh, 2020).

در نهایت، بازخوانی معاصر یافته‌ها نشان می‌دهد که برای طراحی مدل‌های امروزی مشارکت در جوامع اسلامی، نمی‌توان به‌سادگی از این میراث غفلت کرد. نقاط قوت الگوی امامیه، به‌ویژه در پیوند بین مشروعیت دینی و کارکرد نهادی، می‌تواند الگویی برای اصلاح نظام‌های مشارکت سیاسی و اقتصادی باشد که امروزه با بحران اعتماد یا ناکارآمدی نهادی روبه‌رو هستند. البته کاستی‌هایی مانند ضعف داده‌های تجربی در حوزه مشروعیت سیاسی و کم‌تحلیلی حوزه‌های نهادی از منظر نظریه‌های جدید، از جمله موانعی است که در پژوهش‌های آینده باید برطرف شود. بدین ترتیب، بحث این پژوهش همچون پلی میان گذشته و حال عمل می‌کند: از یک‌سو میراث فقهی و نهادی را برای توضیح مشارکت سیاسی-اقتصادی بازخوانی می‌کند، و از سوی دیگر، چشم‌اندازی برای بهره‌گیری از آن در سامان‌دهی مشارکت پایدار و مردمی در شرایط معاصر ترسیم می‌نماید.

نتیجه‌گیری

آموزه‌های فقه امامیه بر مشارکت سیاسی و اقتصادی مردم در جامعه اسلامی پرداخته است. نخست، لایه معرفتی-هنجاری که بنیان‌های نظری و کلامی را آشکار ساخت و نشان داد چگونه فقه امامیه، از رهگذر زبان تکلیف و مسئولیت شرعی، الگوی خاصی از مشارکت را ترسیم می‌کند که با بسیاری از مدل‌های تجربه‌شده در سنت‌های دیگر متفاوت است. این لایه نه‌تنها محدوده مشروعیت و اهداف غایی مشارکت را مشخص می‌سازد، بلکه انگیزه‌ای پایدار و ریشه‌دار برای حضور فعال مردم در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی فراهم می‌آورد؛ انگیزه‌ای که برخلاف محرک‌های صرفاً اقتصادی یا سودجویانه، در نسبتی وثیق با مقاصد دینی و حفظ مصالح امت تعریف می‌شود (Ojaqi, 2010; Rahmatollahi et al., 2015).

دوم، لایه تاریخی-کارکردی که مطالعه مصادیق و نهادهای برآمده از این بنیاد شرعی را در طول قرون نشان داد و بیان کرد که چگونه نهادهایی همچون اوقاف، بازارهای تحت نظارت شرعی، دارالعلم‌ها و حوزه‌های علمیه، نه‌تنها زمینه مشارکت اقتصادی را تقویت کرده‌اند، بلکه به‌صورت هم‌زمان بستر شکل‌گیری و تداوم مشارکت سیاسی را نیز فراهم ساخته‌اند. تجربه تمدنی امامیه در شهرهایی مانند نجف، قم، اصفهان و حله آشکارا نشان می‌دهد که این نهادها به منزله شبکه‌های دوجبه‌ی عمل کرده‌اند: از یک سو منابع مالی پایدار برای حفظ و توسعه آموزش دینی و خدمات اجتماعی فراهم کرده‌اند، و از سوی دیگر، به‌عنوان کانون‌های سازمان‌دهی اجتماعی و سیاسی ایفای نقش نموده‌اند (Hajizadeh, 2020; Tabatabaeiniya et al., 2022).

سوم، لایه بازخوانی معاصر که با ترکیب داده‌های تاریخی و نظری، ظرفیت‌های بالفعل این الگو را برای عرصه امروز نشان داد. در شرایطی که بسیاری از جوامع معاصر اسلامی با بحران اعتماد عمومی، ناپایداری اقتصادی یا چالش مشروعیت سیاسی مواجه‌اند، میراث نهادی و فقهی امامیه می‌تواند الگویی کارآمد برای پیوند میان سرمایه اجتماعی، کارکرد نهادی و مشروعیت دینی ارائه دهد. مفهوم «اقتصاد مقاومتی»، که در ادبیات سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی جایگاهی محوری یافته، به‌صورت آشکاری با عملکرد سنتی اوقاف و شبکه‌های مردمی حمایت از علما و حوزه‌ها هم‌خوان است. این هم‌خوانی گواه آن است که آموزه‌های سنتی نه‌تنها مانعی بر سر راه نوسازی نیستند، بلکه منابعی قابل اتکا برای طراحی مدل‌های نوین مشارکت محسوب می‌شوند (Motahari, 2024; Ramezanzpour Mohammad et al., 2016).

برآورد نهایی این پژوهش نشان می‌دهد که تأثیر آموزه‌های فقه امامیه بر مشارکت سیاسی و اقتصادی جامعه اسلامی، صرفاً در حد تأثیرگذاری بر نگرش‌ها یا باورها باقی نمی‌ماند، بلکه در سطوح ساختاری و نهادی رسوخ پیدا می‌کند. این آموزه‌ها مسیرهایی را تعریف کرده‌اند که از یک طرف با مشروعیت دینی گره خورده و از طرف دیگر به سرمایه‌گذاری عینی روی نهادهای اجتماعی-اقتصادی انجامیده است. نتیجه این ترکیب، الگویی است که می‌تواند هم در برابر فشارهای خارجی و هم در برابر بحران‌های داخلی تاب‌آوری داشته باشد؛ الگویی که هم امکان تمرکززدایی از قدرت و ثروت را فراهم می‌کند، و هم مردم را به عنوان بازیگران فعال در مدیریت امورشان به رسمیت می‌شناسد. با این حال، پژوهش حاضر نیز محدودیت‌هایی دارد که مستلزم توجه در مطالعات آینده است. کمبود داده‌های میدانی و تجربی درباره کارکرد کنونی این نهادها در قالب مشارکت مدنی و سیاسی، و نیز نیاز به استفاده از چارچوب‌های نظری روزآمد در تحلیل این ساختارها، از مهم‌ترین حوزه‌هایی است که باید تکمیل شود. همچنین، بررسی تطبیقی عمیق‌تر میان الگوی امامیه و الگوهای مشارکت در دیگر سنت‌های اسلامی یا حتی در نظریه‌های مشارکت مدنی غربی، می‌تواند بر غنای این حوزه بیفزاید و نقاط قوت و ضعف هر مدل را در مواجهه با شرایط معاصر نشان دهد.

در مجموع، این پژوهش نشان داد که فقه امامیه با تکیه بر سه مؤلفه اصلی - مشروعیت شرعی، نهادهای پایدار و پیوند اقتصادی-سیاسی - توانسته است الگویی ایجاد کند که هم در گذشته ضامن انسجام و توسعه جامعه شیعی بوده و هم امروز قابلیت دارد به عنوان چارچوبی برای بازانديشي و بازطراحی الگوهای مشارکت در جوامع اسلامی عمل کند. چنین الگویی، اگر با داده‌های تجربی و ابزارهای تحلیل معاصر غنی شود، می‌تواند در مقام یک راهبرد بومی-دینی برای تقویت سرمایه اجتماعی، توسعه اقتصادی، و مشارکت سیاسی پایدار در برابر چالش‌های داخلی و خارجی عمل نماید.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافع وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The relationship between Imami (Ja'fari) jurisprudence and political and economic participation in Islamic society represents one of the most enduring yet insufficiently systematized themes in Islamic political thought. Within the longue durée of Islamic civilization, Imami jurisprudence has functioned not merely as a body of ritual or personal-status norms, but as a comprehensive normative framework for organizing collective life, regulating authority, and structuring economic relations. Rooted in the Qur'an, the Sunnah of the Infallibles, and an evolving tradition of rational ijtihād, this jurisprudential system has consistently articulated participation as a religiously grounded obligation rather than a discretionary civic act. The literature reviewed in this study demonstrates that Imami jurists conceptualized political engagement, social oversight, and economic activity as interconnected dimensions of moral responsibility, thereby transforming participation into a continuous and multidimensional duty embedded in everyday religious practice.

(Rabbani, 2007). From an epistemological standpoint, this approach forges an intrinsic link between legal obligation (taklīf) and social responsibility, redefining political decision-making, economic cooperation, and public accountability as extensions of religious commitment rather than merely instrumental behaviors (Ojaqi, 2010).

Within this jurisprudential paradigm, political participation is construed far more expansively than formal involvement in governance structures or electoral mechanisms. Classical and contemporary Imami sources emphasize a wide spectrum of participatory practices, including consultation (shūrā), moral counsel to rulers, public supervision of authority, resistance to injustice, and the safeguarding of communal independence. These practices are anchored in foundational doctrines such as enjoining good and forbidding evil, which function as institutionalized mechanisms for sustaining political vigilance and collective responsibility (Rahmatollahi et al., 2015). The reviewed studies reveal that this normative architecture fosters a duty-oriented political culture, wherein citizens perceive engagement not as a response to transient incentives but as a permanent ethical requirement. Importantly, this culture is not limited to moments of political stability; rather, it has historically demonstrated resilience during periods of political marginalization, authoritarian rule, or external domination. By embedding participation within a moral economy of obligation and legitimacy, Imami jurisprudence provides a durable framework capable of sustaining political agency even in the absence of formal power structures (Motahari, 2024).

Economic participation, in the Imami tradition, is inseparable from this broader conception of political responsibility. The reviewed literature consistently underscores that economic activity is framed as a morally regulated domain in which justice, social welfare, and communal solidarity take precedence over individual accumulation. Jurisprudential principles governing property rights, prohibition of exploitation, equitable distribution, and social responsibility converge to define economic engagement as a collective enterprise oriented toward the preservation of social cohesion and political autonomy (Nazem, 2020). Historically, these principles materialized through institutional arrangements such as religious endowments (awqāf), market supervision under juristic oversight, and systems of charitable redistribution. Such institutions did not merely provide material support; they constituted infrastructural foundations for political participation by enabling financial independence from ruling authorities and facilitating sustained civic engagement. The interdependence of economic self-sufficiency and political agency emerges as a recurring theme across historical and analytical studies (Hajizadeh, 2020).

A central contribution of the reviewed scholarship lies in its historical-functional analysis of Imami institutions as engines of participatory resilience. During periods of political exclusion or sectarian marginalization, Imami communities developed parallel structures—such as seminaries, scholarly networks, and endowment-based economies—that ensured continuity of governance, education, and social services independent of state control. Research focusing on the sixth Islamic century illustrates how these networks integrated cultural production, economic support, and political coordination, particularly in contexts marked by external threats and internal instability (Tabatabaeiniya et al., 2022). Regional case studies further demonstrate that economic alliances and endowment systems often served as instruments of political negotiation or resistance, reinforcing communal autonomy while mitigating vulnerability to coercive power (Ramezanpour Mohammad et al., 2016). These findings highlight the adaptive capacity of Imami jurisprudence, which translated normative commitments into institutional practices capable of absorbing shocks and preserving participatory continuity.

Methodologically, the systematic review underpinning this study synthesizes analytical–jurisprudential, historical–civilizational, and comparative approaches to uncover recurrent patterns linking legitimacy, institutional design, and participation. Across diverse sources, three dominant themes emerge: the centrality of religious legitimacy as a motivator of participation, the pivotal role of autonomous institutions in sustaining engagement, and the reciprocal reinforcement of political and economic agency. While jurisprudential analyses provide robust normative grounding, historical studies supply empirical illustrations of how these norms operated within concrete social settings. However, the literature also reveals notable gaps, particularly the scarcity of empirical research examining contemporary manifestations of these traditional institutions and their relevance to modern participatory frameworks. The absence of systematic integration with contemporary theories of civic participation and social capital limits the explanatory reach of existing studies, underscoring the need for interdisciplinary engagement (Rahmatollahi et al., 2015; Yaqoubi, 2015). From a contemporary analytical perspective, the findings suggest that the Imami model of participation offers significant conceptual resources for rethinking participatory governance in modern Islamic societies. The convergence of religious legitimacy and institutional autonomy generates a form of participation that is neither state-dependent nor episodic, but structurally embedded and socially reproduced. This configuration aligns closely with contemporary notions of societal resilience and community-based economic governance, including what is now termed the “resistance economy.” By situating economic self-reliance within a moral and legal framework, Imami jurisprudence historically cultivated participatory practices capable of enduring political disruption and economic constraint. The reviewed studies collectively indicate that revitalizing these principles—while adapting them to current socio-political contexts—could enhance the sustainability and legitimacy of participatory models in the twenty-first century.

In conclusion, this extended review demonstrates that Imami jurisprudential teachings have historically generated a coherent and resilient model of political and economic participation grounded in religious obligation, institutional autonomy, and social solidarity. By integrating normative legitimacy with functional institutions, this model transformed participation into a durable social practice largely independent of fluctuating political authorities. The synthesis presented here underscores the capacity of Imami jurisprudence to inform contemporary debates on participatory governance, economic justice, and social cohesion in Islamic societies. While future research must address empirical limitations and engage more fully with modern theoretical frameworks, the Imami experience offers a rich, historically tested foundation for reimagining participatory models that balance authenticity, adaptability, and collective responsibility.

References

- Hajizadeh, Y. (2020). The function of the Fatimid Dar al-Ilm in teaching sciences and promoting Ismaili teachings. *Islamic Civilization and Religion Research Journal*, 1(4), 1-20.
- Motahari, M. L. (2024). The role of the Islamic government in political education of society from the perspective of Imamiyyah jurisprudence. *Educational Jurisprudence Studies*, 11(21), 265-290. <https://doi.org/10.22034/mft.2025.19483.1384>
- Nazem, H. A. (2020). *The responsibilities of the Islamic government in political education of society from the perspective of Islamic jurisprudence*. Al-Mustafa International University.
- Ojaqi, N. (2010). *The knowledge of Imams from the perspective of Imamiyyah theology (from the 1st to the 7th century AH)*. Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Rabbani, M. (2007). *Jurisprudence and jurists of Imamiyyah over time*. International Publishing and Printing Company.
- Rahmatollahi, H., Lakzaei, N., Arasta, M., & Hajizadeh, H. (2015). Political security of individuals and its reference in Imamiyyah jurisprudence. *Islamic Law Quarterly*, 12(44), 113-152.

- Ramezanpour Mohammad, T., Qazipour, S., & Baghanikhanlaq, M. (2016). Examining the relations between the Espahbads of Mazandaran and Imamiyyah Shiites during the Seljuk era. *New History Journal*(14), 45-70.
- Tabatabaeiniya, S. R., Pourqayoumi, A., & Rezapour, R. (2022). Analyzing the political, cultural, and civilizational status of Imamiyyah in the 6th century AH. *Interdisciplinary Civilizational Studies of the Islamic Revolution*, 1(4), 77-103. <https://doi.org/10.28211685/CIR.2208.1066.1.4.4>
- Yaqoubi, M. T. (2015). *The scientific and cultural life of Imamiyyah Shiites*. Research Institute of Seminary and University.